در دوسال گذشته ۲۳ خانواده در تهران رابطه فرزندخواندگی را فسخ کردند

چالش‌های اجتناب‌ناپذیر فرزندخواندگی

- حدود ۳ تا ۵درصد موارد فرزندخواندگی ممکن است به فسخ بینجامد این آمار در نوجوانان تا ۲۵درصد هم می‌رسد
- بچه‌هایی که رابطه فرزندخواندگی‌شان فسخ می‌شود اعتمادشان را از دست می‌دهند و احتمال این‌که بار بعدی هم فرزندخواندگی‌شان شکست بخورد بیشتر است

عکس: تسنیم

شادی خوشکار | روزی که خانواده‌ای برای بازگرداندن کودک به بهزیستی مراجعه می‌کند برای کارشناسان فرزندخواندگی روز ناراحت‌کننده‌ای است. این‌که پدر و مادری به بهانه بیش‌فعال بودن کودک او را بازمی‌گردانند، ناامیدکننده است. به‌خصوص که آنها در مصاحبه‌های اولیه درباره مشکلات کودکان توجیه شده‌اند و شرایط را پذیرفته‌اند اما وقتی پای عمل به میان می‌آید شرایط را فراموش می‌کنند و برای مشکلاتی که هر کودک دیگری در خانواده زیستی ممکن است آنها را داشته باشد به فکر فسخ فرزندخواندگی می‌افتند. خیلی از بچه‌های ۷-۸ ساله دوست ندارند به مدرسه بروند و حوصله درس خواندن ندارند اما فقط بچه‌های بهزیستی‌اند که ممکن است به این دلیل از خانواده جدید طرد شوند و سر خانه اولشان برگردند.

سالی که گذشت ۱۶ تا از بچه‌هایی که در تهران به فرزندی پذیرفته شده بودند به بهزیستی برگشتند. سال ۹۵ هم ۷ تا از بچه‌ها. در دوسال گذشته ۲۳ خانواده در تهران رابطه والدین و فرزندی را فسخ کردند. احمد خاکی، معاون اجتماعی بهزیستی استان تهران می‌پرسد مگر خانواده‌ها بچه واقعی خود را به هر دلیلی رها می‌کنند؟ مگر قرار نیست فرقی بین فرزند اصلی و فرزندخوانده نباشد؟

بازگشت فرزندانی که از بهزیستی برای سرپرستی به خانواده‌ها می‌روند چالشی است که در تمام دنیا وجود دارد. به گفته رضا رزاقی، روانشناس حوزه فرزندخواندگی، حدود ۳ تا ۵درصد موارد فرزندخواندگی ممکن است به فسخ بینجامد. این آمار در فرزندان بالای ۵سال بیشتر است و در نوجوانان تا ۲۵درصد هم می‌رسد؛ همان سال‌هایی که همه نوجوان‌ها، چه آنها که در خانواده‌هایی با پدر و مادر خونی‌شان زندگی می‌کنند چه بچه‌های بهزیستی، درگیر مسائل بلوغ می‌شوند.

کارشناس‌ها در قدم نخست تلاش می‌کنند خدمات و کمک‌هایی به خانواده ارایه دهند که شاید از این تصمیم منصرف شوند. خانواده‌ها باید مستنداتی برای ادعایشان داشته باشند. کارشناسان به والدین می‌گویند همه بچه‌ها این مشکلات را دارند و خیلی‌ها دلشان نمی‌خواهد به مدرسه بروند یا مطابق میل پدر و مادرشان رفتار کنند. اولویت اول احوال کودک است و جلوگیری از این‌که با جابه‌جا شدن در خانواده‌ها و بهزیستی آسیب ببینند. اما در نهایت اگر خانواده‌ای روی فسخ فرزندخواندگی پافشاری کند چاره‌ای نمی‌ماند و کودک دوباره به شیرخوارگاه یا مرکز نگهداری برمی‌گردد.

گاهی هم از بازگرداندن کودک پشیمان می‌شوند. چندسال قبل زن و شوهری سرپرستی نوزادی را قبول کردند، آن زمان نه بهزیستی و نه خانواده متوجه نشدند که نوزاد مبتلا به فلج مغزی CP است. کم‌کم از روند رشد کودک و مشکلات ذهنی و حرکتی متوجه شدند. کودک به سه سالگی رسیده بود که پدر و مادر گفتند دیگر نمی‌توانند ادامه دهند، او را به بهزیستی برگرداندند و خودشان هم از هم جدا شدند. رزاقی می‌گوید: «آن آقا دوباره ازدواج کرده بود و به دلیل دلبستگی که به بچه داشت با همسر جدیدش مراجعه کرد و گفت همان بچه را می‌خواهم. چنین استثناهایی هم داشتیم.»

ماده ۲۵ قانون فرزندخواندگی برای فسخ، شرایطی در نظر گرفته است. بند ب این ماده می‌گوید که والدین می‌توانند در صورتی که سوء رفتار کودک غیرقابل تحمل شود، اقدام به فسخ آن کنند.

به گفته خاکی، مهمترین علل فسخ فرزندخواندگی دو مورد است. گاهی بروز بیماری‌های خاص یا ژنتیکی در فرزند که منجر به معلولیت شدید ذهنی و جسمی شده و گاهی بروز برخی مشکلات رفتاری در سنین بلوغ که خانواده‌ها توانایی حل آن را از طریق ارتباط درست با فرزند ندارند. عدم برقراری ارتباط عاطفی بین فرزند و کسانی که متقاضی فرزندپذیری هستند به این مشکلات دامن می‌زند: «راهکار اصلی افزایش سطح اطلاعات متقاضیان درخصوص احتمال بروز برخی بیماری‌های ژنتیکی در سنین خاص، افزایش سطح اطلاعات مردم از طریق رسانه‌ها و ارتباط مستمر کودک و زوجین با مشاور و روانشناس و برگزاری دوره‌های آموزشی برای متقاضیان فرزندپذیری است که درحال حاضر هم انجام می‌شود. همچنین ارایه خدمات توانبخشی به کودکان می‌تواند این مشکلات را حل کند.»

رزاقی می‌گوید احتمال فسخ در مورد نوزادان یا بچه‌هایی که زیر ۳سال به فرزندخواندگی می‌روند خیلی کمتر است. هرچه سن فرزند بیشتر می‌شود ممکن است مشکلاتی خود را نشان بدهد که والدین برای مواجهه با آن آمادگی لازم را نداشته باشند. اما گاهی هم خود والدین مشکلاتی دارند و هنگام پذیرش فرزند مشکلشان مشخص نمی‌شود: «مثلا یک مادر وسواسی و سختگیر یا کسی که در ۵۰ سالگی برای فرزندپذیری اقدام کرده یا آنها که بیماری‌های جسمی دارند و آن را پنهان می‌کنند. ممکن است بهزیستی هم متوجه بیماری نشود و بعد بیماری عود کند.» او از زنی می‌گوید که بیماری سرطان را پنهان کرده بود و این مسأله بر فرزند او تأثیر گذاشت و از پدری می‌گوید که فقط برای این‌که همسرش از افسردگی بیرون بیاید اقدام به فرزندپذیری کرده بود تا خودش بتواند به کارهایش برسد و در روند فرزندپروری مشارکتی نداشت: «اینها موارد پرخطر هستند و روانشناس‌ها باید به آن توجه کنند.»

بچه‌ها هم ویژگی‌هایی دارند. آنها به دلیل شرایطی که از سر گذرانده‌اند، ممکن است مشکلات رفتاری مثل اختلالات دلبستگی، اختلال نافرمانی و لجبازی و اضطراب داشته باشند و حمایت‌ها و خدمات بهزیستی می‌تواند در مواجهه خانواده‌ها با این مشکلات کمک کند.

مریم بیرقی که در زمینه فرزندخواندگی کار کرده و خودش هم فرزندی به سرپرستی پذیرفته است، می‌گوید مهمترین دلیل شکست، مسائل عاطفی و روانی است و این نیازمند تلاش بیشتر بهزیستی پیش از سپردن فرزندان است: «لازم است خانواده‌ها از لحاظ روانی آماده و شناخت کاملی از شرایط فرزندخواندگی داشته باشند. آنها باید در جلسه‌های متوالی موضوع را از نزدیک لمس کنند و با خانواده‌های مشابه آشنا شوند و از تجربیات هم استفاده کنند.» به گفته او، یکی از دلایل این است که خانواده‌ها پیش از پذیرش فرزند خود را آماده نمی‌کنند: «فرزندخوانده فقط یک واژه است و فقط نحوه فرزندآوری است که آن را متفاوت از فرزندی می‌کند که در خانواده به دنیا آمده. ممکن است بچه خودم در سن دوازده سالگی اسکیزوفرن از آب دربیاید. آیا این حق را برایم ایجاد می‌کند که بچه را در آسایشگاه بگذارم؟ بچه‌هایی که در مراکز نگهداری می‌شوند مسائلی دارند که ممکن است در نوجوانی عود کند. هیچ‌کدام از نظر روانی شرایط بارداری درستی نداشته‌اند، یا مادرشان الکلی و معتاد بوده. این ریسک‌ها وجود دارد و از روز اول باید پذیرفته شود. مثل این‌که بچه‌ای که به دنیا آوردیم در ۱۲ سالگی مشکل روحی -روانی پیدا کرده. نمی‌توانیم صورت مسأله را پاک کنیم.»

«قول می‌دهی به بچه بگویی که فرزندخوانده بوده است؟» این سوالی است که مسئولان بهزیستی هنگام سپردن بچه‌ها به خانواده از والدین می‌خواهند. قولی که ضمانتی برای آن وجود ندارد و اصلا معلوم نیست چه زمانی و چگونه مسأله فرزندخوانده بودن به بچه‌ها گفته می‌شود. بیرقی می‌گوید خیلی از خانواده‌ها به بچه‌هایشان نمی‌گویند چون فکر می‌کنند مسأله مهمی است و باید پنهان شود. نهایتا بچه این مسأله را متوجه می‌شود: «خانواده‌ها باید آگاه باشند و خیلی راحت بتوانند این قضیه را مطرح کنند.» از نظر او بهزیستی باید خانواده‌ها را در این زمینه بیشتر راهنمایی و حتی به آنها توصیه کند که با خانواده‌های دیگری که این تجربه را داشته‌اند، صحبت کنند: «یک مسئولیت خیلی مهم بهزیستی فرهنگ‌سازی درباره این مسأله است. باید در مدارس و مهدکودک‌ها و بین خانواده‌ها درباره این ماجرا صحبت شود تا وقتی بچه‌ای می‌گوید من فرزندخوانده‌ام همه گارد نگیرند که درباره این موضوع حرف نزنیم.» همچنین بهزیستی ممکن است حمایت‌ها و خدمات پس از فرزندخواندگی را جدی نگیرد و خانواده‌ها را راهنمایی نکند.

احتمال فسخ در مورد نوزادان یا بچه‌هایی که زیر ۳سال به فرزندخواندگی می‌روند خیلی کمتر است. هرچه سن فرزند بیشتر می‌شود ممکن است مشکلاتی خود را نشان بدهد که والدین برای مواجهه با آن آمادگی لازم را نداشته باشند. اما گاهی هم خود والدین مشکلاتی دارند و هنگام پذیرش فرزند مشکلشان مشخص نمی‌شود

روزگار پرچالش

یک سال اول و دوره نوجوانی زمان‌های پرچالش فرزندپذیری است و بیشتر شکست‌ها در این دوران اتفاق می‌افتد. دوره بلوغ یک دوره هویتی است، برای بعضی از بچه‌ها به آرامی طی می‌شود و برای بعضی بچه‌ها با بحران همراه است. برای بچه‌هایی که سابقه‌ای از جدایی و آسیب را داشته‌اند، این بحران بیشتر خواهد بود و احتمال این‌که دوره بلوغ را با استرس طی کنند، بیشتر است. اگر در این دوره متوجه شوند فرزندخوانده‌اند، مسائل هویتی‌شان پیچیده‌تر خواهد شد؛ اما اغلب خانواده‌ها نسبت به فرزندخوانده سوگیری دارند و فکر می‌کنند مشکلات به دلیل فرزندخوانده بودن است: «ممکن است این‌طور باشد ولی خیلی از این مسائل را ممکن است هر نوجوانی داشته باشد. همه نوجوانان میل به مخالفت‌ورزی، سرکشی و آزادی دارند و نمی‌خواهند از خانواده تبعیت کنند. ممکن است به این مسائل به اشتباه از زاویه فرزندخواندگی نگاه شود.»

بچه‌هایی که رابطه فرزندخواندگی‌شان فسخ می‌شود و به بهزیستی برمی‌گردند، اعتمادشان را از دست می‌دهند و احتمال این‌که بار بعدی هم فرزندخواندگی‌شان شکست بخورد، بیشتر است: «بچه‌هایی که سابقه فرزندخواندگی متعدد دارند، احتمال شکست یا فسخ رابطه فرزندخواندگی‌شان بیشتر است. گاهی بچه‌ها تا سه چهار بار هم به فرزندخواندگی می‌روند. بنابراین باید طوری مدیریت شود که احتمال این موارد کم شود؛ چون هر بار شکست باعث می‌شود بچه‌ها دیگر اعتماد نکنند. از منظر روانشناسی اریکسون سال‌های اولیه زندگی، سال‌های اعتماد در برابر بی‌اعتمادی است. آنها نگران دوباره طرد شدن هستند، پس ناخودآگاه دست به رفتارهایی می‌زنند که معمولا احتمال این‌که والدین نتوانند آن را تحمل کنند، بیشتر می‌شود. این بچه‌ها بی‌ثباتی بیشتری را در مراقبت تجربه می‌کنند.»

عوامل کاهش در شکست

شکست در فرزندپذیری در همه دنیا یک چالش است و بعضی کشورها توانسته‌اند با راهکارهایی موارد شکست را کاهش دهند. در آمریکا با بهبود خدمات قبل و بعد از فرزندخواندگی توانستند نسبت به دهه ۸۰-۹۰ میلادی موارد شکست را کمتر کنند. غربالگری والدین پیش از فرزندخواندگی باعث شد که فرآیند هماهنگی والدین و فرزندان بهتر انجام شود. رزاقی تأکید می‌کند مهمترین عاملی که باعث کاهش این شکست می‌شود، خدمات بعد از فرزندپذیری است: «مجموعه خدماتی که می‌تواند هم مددکارانه و هم روانشناسی باشد. از همان ابتدای فرزندپذیری تغییراتی در ساختار خانواده به وجود می‌آید؛ سبک زندگی عوض می‌شود و همین تغییر منبعی برای استرس است. این مسأله می‌تواند والدین را تحت تأثیر قرار دهد و گاهی آنها را افسرده کند. آنها فکر می‌کنند نمی‌توانند این راه را تا آخر بروند. این‌جا اگر مسأله بازدیدها و نظارت‌ها به درستی ردگیری شود، به خانواده‌ها کمک می‌کند. بهزیستی باید از قبل آموزش‌هایی داده باشد که والدین با دیدن بعضی علایم برای خدمات روانشناسی مراجعه کنند. خدمات روانشناسی بعد از فرزندپذیری هم سطح استرس‌ها را کاهش می‌دهد و هم مهارت‌هایی برای مواجهه با مشکلات احتمالی به آنها می‌دهد. مهارت‌هایی که به آنها یاد بدهد چطور با چالش‌های عضو جدید روبه‌رو شوند.»

فرزندپروری کودکان فرزندخوانده با فرزندان زیستی متفاوت است. در بهترین حالت وقتی کودکی وارد یک خانواده می‌شود چند ماهی از تولدش گذشته است. خانواده فرزندپذیر نمی‌داند در این مدت چه بر سر طفل آمده و یا دوره بارداری مادر چطور بوده و چه تأثیراتی بر کودک گذاشته است: «کودک با مجموعه‌ای از آسیب‌ها به خانواده می‌آید که اگر والدین با آن آشنا نباشند، کارشان دشوار است.»

خیلی از خانواده‌ها در کودکان به دنبال آرزوهای گمشده‌شان هستند. آنها می‌خواهند با پذیرفتن فرزند بخشی از نیازهایشان را تأمین کنند و درباره چالش‌های فرزندپذیری آگاهی ندارند. این مسأله فقط مخصوص خانواده‌های فرزندپذیر نیست و فرزندانی که در خانواده زیستی به دنیا می‌آیند و با پدر و مادر زیستی خود بزرگ می‌شوند هم برای خانواده استرس‌هایی به همراه دارند؛ اما هیچ‌کدام از خانواده‌های زیستی با تجربه چالش‌ها و استرس‌های پرورش فرزند به این فکر نمی‌افتند که بچه را رها کنند. خانواده‌های فرزندپذیر باید این آگاهی‌ها، پیش‌بینی‌پذیری‌ها و کمک‌های لازم را به موقع از بهزیستی دریافت کنند. گاهی خانواده‌ها به جای این‌که به روانشناس متخصص مراجعه کنند، دل به حرف‌های اطرافیان می‌دهند که عمدتا تقصیر را به گردن فرزندخوانده بودن بچه می‌اندازد: «تأکید دارم که به خاطر پیشگیری از شکست یک ماه بعد از این‌که بچه را گرفتند، حتما به روانشناس مراجعه کنند. در آن یک ماه هم می‌توانند شرایط بچه را بفهمند و هم احساسات خودشان و تردیدها و پشیمانی‌هایشان معلوم می‌شود. این‌که آیا این وضع آنها را غمگین کرده یا نه در همین مدت مشخص می‌شود. تجربه من نشان داده تجربه شکست در خانواده‌هایی که بعد از یک ماه مراجعه نکرده‌اند و مثلا بعد از ۵،۶ ماه مراجعه کرده‌اند، بیشتر است. گاهی هم آنها به روانشناسی مراجعه می‌کنند که حوزه کاری‌اش فرزندخواندگی نیست و کمک چندانی به آنها نمی‌کند.»

مراحل پذیرش فرزند ۱۶ مرحله است که مهمترین آنها از نظر خاکی مشاوره و مددکاری است. او می‌گوید نگاه به فرزندخوانده باید تغییر کند: «غیر از مشاوره و مددکاری، ۶ ماه هم به صورت آزمایشی کودک به خانواده سپرده می‌شود و بعد از بررسی و مددکاری مشخص می‌شود که می‌تواند دایم باشد یا نه. مهم این است که فرقی بین فرزندخوانده با فرزند زیستی نباشد. امید داریم هیچ روزی ارتباطی بین فرزند و خانواده چه برای فرزندان عادی و چه فرزندخوانده‌ها گسسته نشود.»

سال ۹۶، ۳۶۰۰ نفر در سامانه فرزندخواندگی ثبت‌نام کردند. به گفته احمد خاکی از این تعداد ۵۰۲ فرزند به خانواده‌ها واگذار شد که نسبت به سال قبل ۲۵درصد و نسبت به دو سال قبل ۷۰درصد افزایش داشت. ۶۰ درصد این کودکان پسر بوده‌اند. او همچنین گفته است که ۱۸۴ نفر از کودکانی که به فرزندخواندگی پذیرفته شده‌اند، دارای پرونده پزشکی بوده‌اند که پذیرفته‌شدن آنها نشان‌دهنده رواج نگاه جدید و قابل تحسینی در خانواده‌هاست. مسئولان بهزیستی بارها گفته‌اند که تعداد مادریارها برای کودکان بهزیستی کم است. هر ماه ۵۰ تا ۶۰ کودک زیر ۶سال وارد شیرخوارگاه‌های استان تهران می‌شوند. سال ۹۴ مسئولیت هر ۱۵ تا ۱۸ کودک به عهده یک مادریار بوده است.

کسانی که برای فرزندخواندگی ثبت‌نام می‌کنند، معمولا از طولانی بودن و سختی مراحل گلایه دارند. بیرقی می‌گوید درست است که شرایط فرزندخواندگی باید تسهیل شود؛ ولی سوال‌ها و روند از لحاظ روانی باید خیلی سخت باشد: «زیرا این‌که حقوق ماهانه‌ات چقدر است الزاما دلیلی بر این نمی‌شود که از لحاظ روانی بتوانی پای همه چیز بایستی. اینها خیلی مهمتر از فیش حقوقی است. فکر می‌کنم بهتر است به خانواده‌های متقاضی اجبار کنند که جلسه‌های مشاوره زیاد بروند.» از اطرافیان او هر کسی که می‌خواهد برای فرزندپذیری اقدام کند، سراغش می‌آید و می‌پرسد چه سوال‌هایی می‌کنند و چطور باید به آنها جواب داد تا پذیرفته شوند: «من جواب‌ها را می‌گویم اما درواقع این جلسات کافی نیست و زمان می‌تواند اثبات کند که آیا آن خانواده توانایی پذیرش فرزند را دارد یا نه. این به فرهنگشان مربوط است نه به پول توی جیبشان. البته برای بهزیستی هم به دلیل این‌که متقاضیان و بچه‌ها زیادند، سخت است و ممکن است به همین دلیل به سوال‌ها و روندهای کلیشه‌ای اکتفا کند. بهزیستی باید با ساز و کاری به این نتیجه برسد که آن خانواده چقدر توانایی حل مشکلات و مسائل احتمالی را دارد.»

قصه‌های فرزندخواندگی

غیر از مراجعه به روانشناس متخصص و کمک گرفتن از مددکاران اجتماعی، مطالعه بعضی کتاب‌ها هم می‌تواند به شکل‌گرفتن تصویر مناسبی از رابطه فرزندخوانده و والدین جدید و درک دنیای کودک کمک کند. کودکی که یک‌بار از خانواده زیستی خود جدا شده، مدتی را در پرورشگاه گذرانده و حالا باید با خانواده جدید زندگی کند. هم آثار داستانی و هم روانشناسی به ساختن تصویر مناسبی از شرایط جدید و حل مشکلات احتمالی کمک می‌کنند.

پاسخ‌های اساسی به پرسش‌های دشوار

وقتی کودکان متوجه می‌شوند که فرزندخوانده هستند، سوال‌هایی برایشان پیش می‌آید که پاسخ‌دادن به آن شاید برای خیلی از پدر و مادرها سخت باشد. پرسش‌هایی درباره طردشدن، چگونه انتخاب‌شدن، تفاوت‌های خانواده و پدر و مادر زیستی‌شان. ممکن است پدرومادر با شنیدن این سوال‌ها احساس کنند مسیر سختی پیش رویشان است و ندانند پاسخ درست این سوال‌ها چیست و چه زمانی باید آنها را جواب بدهند. کتاب پاسخ‌های اساسی به پرسش‌های دشوار درباره فرزندخواندگی به ۱۱ سوال دشوار پاسخ می‌دهد. سوال‌هایی که حتی ممکن است خانواده‌هایی که فرزند زیستی دارند هم، با آنها روبه‌رو شوند. این کتاب نوشته فنی کوهن هرلم و ترجمه محسن جزایری در نشر گیسا منتشر شده است.

متشکرم از ته دل

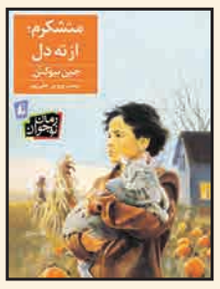

هیتی دختری است که در پرورشگاه زندگی می‌کند. او که پدر و مادرش را در آتش‌سوزی از دست داده، با کمک پرورشگاه به خانه زن و مرد کشاورزی می‌رود که آنها هم فرزندشان را از دست داده‌اند. این کتاب نگاهی است به زندگی کودکان در پرورشگاه و همچنین از دغدغه‌ها و افکار آنها درباره آن محیط و همچنین خانواده جدید می‌گوید و درباره طرحی به اسم قطار یتیمان در آمریکاست. مسئولان پرورشگاه‌ها کودکان یتیم را سوار قطار می‌کردند و به سمت مناطق روستایی می‌فرستادند تا خانواده‌ای آنها را در روستا به فرزندی بپذیرد. تجربه‌های خوب و بد زیادی از این طرح به وجود آمد و داستان هیتی یکی از آن داستان‌هاست. این کتاب را جین بیوکنن نوشته و پروین علیپور برای نشر افق ترجمه‌اش کرده است.

تصاویر هالیس وودز

هالیس وودز دختری ناسازگار در پرورشگاه است که احساسات و مسائل خود را با نقاشی بیان می‌کند. در پرورشگاه مددکاران اجتماعی سعی می‌کنند به او کمک کنند، او را به خانواده‌هایی می‌سپارند اما هالیس چندبار از آن خانه‌ها فرار می‌کند. تا این‌که معلم سابق هنر، جوزی به او کمک می‌کند. روحیات هالیس در کنار جوزی تغییر می‌کند و کم‌کم می‌تواند به مددکاران و خانواده‌ای که برایش در نظر گرفته شده، اعتماد کند. هالیس هم مثل همه نوجوان‌ها دوست دارد احساس تعلق به خانواده‌ای داشته باشد. نویسنده در این کتاب به نقش هنر در انتقال احساسات و برقراری ارتباط تأکید کرده است. تصاویر هالیس وودز را پاتریشیا ریلی گیف نوشته و با ترجمه شهلا انتظاریان در نشر پیدایش ترجمه شده است.

من روز یکشنبه به دنیا آمدم

این کتاب درباره دختری است که به دنبال یک خانواده است. همه بچه‌های پرورشگاه پدر و مادرهایی دارند که در تعطیلات آخر هفته آنها را به گردش می‌برند به جز او و پسری که معلولیت ذهنی دارد. درنهایت یک روز یک نویسنده کتاب‌های کودکان او و پسر را به فرزندی قبول می‌کند. کتاب همچنان که به نیازهای کودکان پرورشگاه می‌پردازد، نیازهای آنها را وقتی که فرزندخوانده می‌شوند هم درنظر می‌گیرد. آنها کودکانی‌اند که می‌خواهند تمام عشق خانواده جدید را مال خود کنند و در این کتاب دختر یاد می‌گیرد که این محبت را با پسری معلول تقسیم کند. گوردن مبس این کتاب را نوشته و مهدی شهشهانی برای انتشارات محراب قلم ترجمه کرده است.

شانس ضرب در هفت

بیدی دختر زردپوستی است که یک خانواده آمریکایی او را به فرزندی قبول کرده‌اند. پدر و مادری متفاوت و دختری که با کمک آنها به راحتی فرزندخوانده بودن خود را پذیرفته است. او دختر بانشاطی است که زندگی برایش با اعداد معنا دارند، اما در یک تصادف بیدی پدر و مادر جدید خود را از دست می‌دهد و تنها می‌شود. خانواده مهاجر دیگری به او کمک می‌کنند تا با این مسأله کنار بیاید و بعد او را به فرزندی قبول می‌کنند. در این کتاب فرهنگ‌های مختلف با هم رودررو می‌شوند و شخصیت متفاوت کتاب که تا پیش از تصادف زندگی خوبی داشت، سعی می‌کند با کمک دوستانش با مسأله رنج از دست‌دادن خانواده کنار بیاید. پذیرش در خانواده جدید این کار را برای او آسان‌تر می‌کند. این کتاب نوشته هالی گلدبرگ اِسلُن است که پرناز نیری آن را ترجمه و نشر افق منتشر کرده است.

الی و اکان

بعضی خانواده‌ها هم هستند که با داشتن فرزندی از آن خود، داوطلبانه فرزند دیگری به سرپرستی قبول می‌کنند. این کتاب سرگذشت چنین خانواده‌ای است. آنها پسری به نام اکان را به فرزندی قبول می‌کنند. پسری که به دلیل شرایطی که از سر گذرانده و از دست‌دادن خانواده‌اش، افسرده است و مشکلات زیادی دارد. پدر و مادر و پسر هفت‌ساله خانواده تلاش می‌کنند تا با محبت اکان را به خود نزدیک کنند تا در خانه‌شان احساس امنیت و آرامش کند و آنها را به‌عنوان خانواده خود بپذیرد. این کتاب نوشته هربرت گونتر است و کمال بهروزنیا آن را ترجمه کرده و در نشر سوره مهر منتشر شده است.